

ماهیت اصول قانون اساسی و راههای ضمانت اجرای آن

نوشته: دکتر ابراهیم عبدالعزیز شیخا
استاد دانشکده حقوق در مصر و لبنان
ترجمه: سرور دانش

آنچه در نزد دانشمندان حقوق اساسی مسلم به نظر می‌رسد این است که قانون اساسی بر همه قواعد حقوقی جاری در کشور برتری دارد. قانون اساسی چه عرفی باشد و چه مکتوب، بالاترین قانون در کشور است و هیچ قانون دیگری بالاتر از آن وجود ندارد.

بنابراین اگر اصل برتری قانون اساسی، به حق از ویژگیهای نظام مبتنی بر قانون اساسی شمرده شود و اگر این نظام، سبب شود که همه قوای حاکمه از قانون تبعیت کنند و به مقررات آن گردن بگذارند پس اولین چیزی که به مقتضای اصل برتری قانون اساسی، لازم است اثبات راههای ضمانت اجرای اصول قانون اساسی است و تنها در این صورت است که هیچ قوه‌ای از قوای حاکمه جرأت نخواهد توانست که اصول و مقررات آن را نقض کند و گرنه این اصل یک امر نظری و ذهنی صرف و یا به تعبیر جورج بردو، یک لفظ پوچ و بی‌محتوا خواهد بود.

در این فصل در آغاز منظور از برتری قانون اساسی را توضیح می‌دهیم و سپس راههای ضمانت اجرای آن را بیان می‌کنیم و لذا این فصل به دو بحث تقسیم می‌گردد:

مبحث اول: ماهیت اصول قانون اساسی (برتری قوانین اساسی)

مبحث دوم: راههای ضمانت اجرای مقررات قانون اساسی (انطباق سایر قوانین با قانون اساسی)

مبحث اول

ماهیت اصول قوانین اساسی

(La suprematie des constitutions)

گفتیم که مقصود از برتری قانون اساسی - عرفی باشد یا موضوعه و مکتوب - این است که قانون اساسی عالی‌ترین قانون حاکم بر کشور است^۲ و بر همه قوانین و اعمال دیگر برتری دارد^۳. برتری قانون اساسی^۴ از اصول مسلم حقوق اساسی است حتی اگر خود قوانین اساسی بر آن تصریح نکرده باشند.^۵

برتری قانون اساسی معلول یکی از دو عامل زیر است: یا به جهت مقررات و قواعد ماهوی است که در متن قانون اساسی وجود دارند و به مقتضای همین قواعد است که نظام حقوقی در کشور تعیین می‌شود و قوای عمومی و مسئولیت‌ها

۱. در این خصوص نگاه کنید: Georges Burdau, op. cit. p. 73. Julien Laferriere op. cit. p. 88.

دکتر ثروت بدوی، پیشین، ص ۹۳. دکتر طعیمة الجرف، پیشین، ص ۱۳۳. دکتر یحیی الجمیل، پیشین، ص ۷۲. دکتر محسن خلیل، پیشین، ص ۵۹۷. دکتر محمد کامل لیل، پیشین، ص ۱۱۱. دکتر محمد حسنین عبدالعال، پیشین، ص ۱۰۳. دکتر محمد حلمی، پیشین، ص ۵۴. دکتر عبدالحمید متولی، القانون الدستوری و الانظمة السیاسية ۱۹۶۶، ص ۱۹۰. دکتر عبدالفتاح حسن، پیشین، ص ۶۵. دکتر عبدالقادر الجمال، پیشین، ص ۴۱ و دکتر کمال العالی، پیشین، ص ۱۲۵.

2. Georges Burdau, op. cit. p. 73.

در این خصوص لازم است توجه کنیم که حقوقدانان فرانسه برای بیان «برتری قانون اساسی» تعبیرات مختلفی بکار می‌برند همچون:

"La supermatie de La constitution, Le principe de Legalite souverainete du droit Empire du droit, Domination de droit, La regne de La Loi"

"Rule of Law"

اما حقوقدانان انگلیسی این تعبیر را بکار می‌برند:

Jacques Cadart, op. cit. p. 147.

نگاه کنید.

اما در حقوق مصر نیز تعبیرات مختلف مثل «سمو الدستور» یا «علو الدستور» یا «سیادة الدستور» بکار می‌برند و ما در این جا از اکثریت پیروی کرده و «سمو الدستور» را برگزیده‌ایم زیرا برای بیان مرتبه و جایگاه عالی قانون اساسی گویاتر است.

(لازم به توضیح است که سمو و علو در عربی تقریباً به یک معنی است که عبارت است از: بلندی، عظمت، رفعت، اوج، فراز، بالا و کلمات مشابه دیگر. اما در زبان فارسی اصطلاح «برتری قانون اساسی» متداول است که در ترجمه ما از آن استفاده کرده‌ایم. مترجم)

۳. دکتر ثروت بدوی، پیشین، ص ۹۳.

۴. باید توجه کنیم که اصل برتری قانون اساسی فقط در رژیم‌های دموکراتیک، جاری و رایج است اما در رژیم‌های دیکتاتوری از این اصل خبری نیست زیرا این رژیم‌ها به هیچ نوع قانونی احترام قابل نیستند و با خشونت و استبداد عمل می‌کنند.

۵. رک دکتر محمد کامل لیل، پیشین، ص ۱۱۱. دکتر سید صبری، پیشین، ص ۲۱۸.

از نمونه‌های قوانین اساسی‌ای که به برتری خود تصریح دارند، قوانین اساسی برخی از ایالات آمریکا است. همچون قانون اساسی واشنگتن و داکوتا و آلاباما و همچنین قانون اساسی چکسلواکی مصوب سال ۱۹۲۰ و قانون اساسی ایتالیا مصوب سال ۱۹۴۸.

۶. رک دکتر ثروت بدوی، پیشین، ص ۹۳. دکتر طعیمة الجرف، پیشین، ص ۱۲.

Julien Laferriere, op. cit. p. 309 و

ووظایف هر یک مشخص می‌گردد و قوای حاکم ملزم می‌شوند که به این قواعد احترام گذاشته و از مفاد آنها تجاوز نکنند. این نوع برتری، «برتری ماهوی یا موضوعی» نامیده می‌شود زیرا به موضوع و محتوای قواعد قانون اساسی نظر دارد و برتری به این معنی، در همه انواع قوانین اساسی بطور یکسان وجود دارد چه عرفی باشد یا مکتوب، انعطاف‌پذیر باشد یا انعطاف‌ناپذیر. اما گاهی برتری قانون اساسی ناشی از قواعد مربوط به روش وضع و بازنگری است. این نوع برتری، «برتری شکلی» نامیده می‌شود و تنها در قوانین اساسی مکتوب و انعطاف‌ناپذیر وجود دارد. اگر معیار برتری شکلی، روش و تشریفات مخصوص وضع قواعد اساسی باشد، باید گفت که این برتری نسبی می‌باشد زیرا با تفاوت نظام‌های قانون اساسی در هر کشور تفاوت پیدا می‌کند و همچنین از نظر تشریفات و مقررات مخصوص وضع یا تعدیل و بازنگری نیز تفاوت پیدا می‌کند چون این تشریفات در همه کشورها و همه قوانین اساسی یکسان نیستند.^۱

با توجه به دو نوع برتری که ذکر شد این مبحث را در طی دو مطلب توضیح خواهیم داد:

مطلب اول: برتری ماهوی قانون اساسی

مطلب دوم: برتری شکلی قانون اساسی

مطلب اول:

برتری ماهوی قانون اساسی

(La suprematie materielle de constitution)

برتری ماهوی قانون اساسی در ماهیت و محتوای قواعد و اصول آن و همچنین در ماهیت موضوعاتی که قانون اساسی به ساماندهی آنها می‌پردازد نهفته است زیرا قانون اساسی به مثابه پایه‌ای است که نظام قانونی کشور بر آن استوار می‌باشد چنانچه با قواعد قانون اساسی است که پایه‌های رژیم حاکم و قوای عمومی آن و شیوه‌های انجام وظایف مشخص می‌گردد و همچنین با قانون اساسی است که فلسفه و ایدئولوژی نظام حاکم در ابعاد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، تعیین و تفسیر می‌شود. پس چون قانون اساسی، از طریق تعیین هیأت‌های حاکمه و فعالیت قانونی آنها، منبع اساسی برای تشخیص نظام قانونی کشور شمرده می‌شود، بدیهی است که بلد

از یک نوع «الزام» نسبت به آن هیأت‌ها برخوردار باشد و باید این هیأت‌ها در انجام فعالیت‌های خود در چارچوب دولت، مقید به رعایت مقررات آن باشند و گرنه در صورت نقض آن، سند موجودیت و اساس حرکت و فعالیت خود را منهدم خواهند ساخت. برتری ماهوی قانون اساسی بر سایر قواعد حقوقی در دو چهره ذیل تبارز پیدا می‌کند:

- ۱- قانون اساسی سند مشروع وجود هیأت‌های حاکمه در دولت است و صلاحیت‌ها و اختیارات هر یک را مشخص می‌گرداند. البته قانون اساسی که این اختیارات را به قوای حاکمه می‌دهد به عنوان یک حق ذاتی آنها نیست بلکه به مثابه وظایفی است که به نام دولت اجرا می‌شود و اگر قانون اساسی این هیأت‌ها را ایجاد می‌کند و صلاحیت‌ها و فعالیت‌های گوناگون آنها را مشخص می‌گرداند، بطور طبیعی نتیجه این می‌شود که باید این هیأت‌ها در اعمال صلاحیت‌های خود از مقررات قانون اساسی پیروی نمایند^۱ و گرنه آن زمامدار یا هیأت حاکمه‌ای که از اصول قانون اساسی تبعیت نکند، سند قانونی موجودیت خود^۲ و اساس مشروعیت کارکردهایش را منهدم ساخته است^۳.
- ۲- قانون اساسی اندیشه رایج قانون را در دولت معین می‌کند زیرا قبلاً هم اشاره کردیم که فلسفه یا ایدئولوژی‌ای که نظام قانونی در ابعاد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، مبتنی بر آن است به وسیله قانون اساسی تبیین می‌شود. بنابراین چون قانون اساسی چارچوب کلی حقوقی دولت را در همه زمینه‌های فعالیت آن تعیین می‌کند پس بر هیأت حاکمه است که به آنچه قانون اساسی در این خصوص ترسیم کرده، و به فلسفه یا ایدئولوژی‌ای که قانون اساسی از آن الهام گرفته و بر اساس آن استوار گشته، متعهد و ملتزم باشند و گرنه هر نوع فعالیت و عملکرد معارض با فلسفه یا رویکرد رایج در دولت، باطل و ملغی خواهد بود^۴.

۱. G. Vedel, op. cit. p. 73. Georges Burdeau, op. cit. p. 74. Julien laferriere, op. cit. p. 309.

۲. Georges Burdeau, op. cit. p. 74.

۳. دکتر ثروت بدوی، پیشین، ص ۹۷. دکتر سید محمد ابراهیم، «دستوریه القوانین و شرعية اللوائح» در مجله العلوم الاداریة سال ۱۳ ص ۱۵۹ و ما بعد.

۴. نباید چنین فهمیده شود که هر فلسفه، یا ایدئولوژی یا رویکرد مخالف فلسفه‌ای که قانون اساسی بر آن استوار است، مورد انکار قرار گرفته و محکوم است زیرا قانون اساسی بخصوص در کشورهای دموکراتیک تنها دیدگاه رسمی یعنی فلسفه یا رویکرد رسمی دولت را در این خصوص بیان می‌کند نه اینکه فلسفه‌های مغایر آن را به کلی درهم بکوبد و یا ممنوع بدانند منتهی فلسفه‌های معارض نمی‌توانند جنبه رسمی پیدا کنند مگر اینکه از مقررات ذکر شده در قانون اساسی تبعیت کند پس به فلسفه‌های معارض هم اجازه داده می‌شود که جایگاه خود را داشته باشند. هرچند که درجات این اجازه با تفاوت نظام‌های سیاسی تفاوت پیدا می‌کند.

ر. ک. دکتر طبعیة الجرف، پیشین، ص ۱۲۷. دکتر ثروت بدوی، پیشین، ص ۹۶.

نتایج مترتب بر برتری ماهوی قانون اساسی

برتری ماهوی قانون اساسی به دو نتیجه زیر منجر می‌شود:

۱- برتری ماهوی، اصل مشروعیت را در نظر و ذهن افراد حمایت و تقویت می‌کند و قلمرو آنرا نیز وسعت می‌بخشد پس اگر این اصل در مفهوم مضیق خود بدین معنی بوده که باید به قوانین عادی صادره از قوه مقننه احترام گذاشته شود و هر عمل مخالف آن، عاری از هرگونه اثر قانونی تلقی شود، در مفهوم موسع و مدلول عام خود بدین معنی است که اصل مشروعیت علاوه بر قوانین عادی، قواعد اساسی را نیز شامل می‌شود یعنی بر همه قوای دولت لازم است که به این قواعد احترام بگذارند زیرا به تعبیر استاد جورج بردو، از باب اولویت هم اصل مشروعیت بر عملکردهای مخالف قانون اساسی هر چند که از سوی زمامداران دولت هم صادر شده باشد، باید تطبیق شود.^۱

بدین ترتیب، برتری قانون اساسی - به عنوان برترین قانون در دولت که اندیشه و فلسفه قانون و حقوق را در دولت نیز مشخص می‌گرداند - منجر می‌شود به اینکه زمامداران باید به مقررات و قواعد آن احترام بگذارند و گرنه هر نوع عمل آنان که مخالف با اصول قانون اساسی باشد باطل بوده و هیچ نوع ارزش قانونی و حقوقی نخواهد داشت.

۲- برتری ماهوی به «ممنوع بودن تفویض در صلاحیتها و اختیارات» منجر می‌شود بدین معنی که وقتی قانون اساسی به یکی از هیأت‌های حاکمه در دولت، وظیفه معینی را در نظر می‌گیرد و صلاحیت خاصی را به او می‌بخشد، در همین زمان او را از تفویض آن صلاحیت به هیأت دیگر منع می‌کند زیرا صلاحیت‌های تفویض شده قابل تفویض نیستند و رمز این اصل در این نکته نهفته است که زمامداران موقعی که به انجام وظیفه‌ای می‌پردازند، هیچ‌گونه امتیاز شخصی یا حق ذاتی و خصوصی پیدا نخواهند کرد بلکه تنها از آن صلاحیتی استفاده می‌کنند و آن وظیفه‌ای را انجام می‌دهند که قانون اساسی برای آنان مشخص کرده است پس این صلاحیت را نخواهند داشت که انجام آن وظیفه را به غیر خود بسپارند و تفویض کنند.^۲ قانون اساسی وقتی که این اختیارات و اقتدارات را به آنان داده، ضمانت‌های

1. Georges Burdeau, op. cit. p. 74.

و.ر.ک. دکتر تروت بدوی، پیشین، ص ۹۷.

2. Georges Vedel, op. cit. p. 73.

Georges Burdeau, op. cit. p. 74.

و.ر.ک. دکتر محمد حسین عبدالعال، پیشین، ص ۱۰۸. دکتر طبعیة الجرفا، پیشین، ص ۱۲۹. دکتر کمال الغالی، پیشین، ص ۱۲۶.

مترتب بر ابزارهای گزینش زمامداران و شیوه‌های انجام آن اختیارات و صلاحیتها را هم در نظر گرفته است و از همین رو هیچ هیأتی از هیأت‌های حاکمه در دولت حق ندارند که انجام وظایف قانونی خود را به دیگران واگذار کنند مگر اینکه خود قانون اساسی برخلاف این تصریح کند و تفویض را بطور صریح اجازه دهد.^۱

این است مقصود از برتری ماهوی قانون اساسی و مهم‌ترین نتایج مترتب بر آن و همانطور که گفته شد این نوع برتری در هر دولت مبتنی بر قانون اساسی جاری است چه اینکه قانون اساسی آن عرفی باشد یا موضوعه و مکتوب و چه اینکه قانون اساسی مکتوب، انعطاف‌پذیر باشد یا انعطاف‌ناپذیر.

ولی در این خصوص یک نکته باید مورد توجه قرار بگیرد و آن اینکه اهمیت برتری ماهوی قوانین اساسی و نتایج مترتب بر آن، محدود به قلمرو سیاسی محض می‌شود و در زمینه حقوقی تأثیری ندارد بدین معنی که غفلت از این اصل می‌تواند پی‌آمدهای سیاسی و اجتماعی داشته باشد اما هیچگونه پیامد قانونی و حقوقی - همچون باطل شدن اعمال مخالف با مقررات قانون اساسی ندارد.^۲ اصل برتری قانون اساسی، در صورتی می‌تواند آثار حقوقی داشته باشد که راهها و ابزارهای ضمانت اجرای آن نیز سازمان یابد تا بتوان بوسیله آن هر نوع عمل صادر از دولت را که مخالف با این اصل باشد، باطل اعلام کرد به عبارت دیگر باید انطباق قوانین دیگر با قانون اساسی کنترل شود و این کنترل امکان ندارد مگر اینکه در کنار برتری ماهوی قانون اساسی، برتری شکلی آن نیز تحقق یابد یعنی قوه مؤسس اصلی در هنگام وضع قانون اساسی، برای تعدیل یا الغای آن مقررات خاصی را در نظر بگیرد تا قانون اساسی را از حیطة تسلط قوای عمومی مخصوصاً قوه مقننه دور نگهدارد.

بنابراین اگر اصل برتری قوانین اساسی، اثر حقوقی و کارکرد مؤثر نداشته باشد مگر اینکه برتری ماهوی را برتری شکلی نیز همراهی کند، نباید به سراغ برتری شکلی رفت و دید که منظور از این نوع برتری در مورد بحث ما چیست؟

۱. به عنوان عمل به اصل عدم جواز تفویض در اختیارات، اغلب دانشمندان حقوق اساسی مشروعیت لایحه‌های تفویضی را که قوه مجریه بنابر تفویض قوه مقننه تصویب و صادر می‌کند انکار کرده‌اند مگر اینکه خود قانون اساسی بطور صریح اجازه داده باشد.

George Burdeau, op. cit. p. 74.

۲. دکتر کمال‌الغالی، پیشین، ص ۱۲۶. حاشیه ۲ و همچنین از ایشان باز هم: بحث فی التشريع الحکومی و دراسة عن الاتجاهات المعاصرة، در کتاب القانون العام المقارن، دمشق ۱۹۶۲. دکتر عبدالحمید متولی، القانون الدستوری و الانظمة السياسية ۱۹۶۶ ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۳. دکتر ثروت بدوی، پیشین، ص ۹۸ و ۹۹. دکتر محمد کامل لیله، پیشین، ص ۱۱۴. دکتر محمد حسنین عبدالعال، پیشین، ص ۱۰۸.

مطلب دوم:

برتری شکلی قانون اساسی

(La suprematie formelle des constitutions)

گفتیم که برتری ماهوی قانون اساسی اگر چه مربوط می شود به مضمون و محتوا و ماهیت قواعد و اصول آن ولی این برتری فقط رنگ سیاسی محض دارد و اثر قانونی و حقوقی ندارد اما برتری شکلی قانون اساسی در صورتی تحقق پیدا می کند که تعدیل و بازنگری قانون اساسی تشریفات و مقررات ویژه و پیچیده تر متفاوت با تشریفات تعدیل قوانین عادی، داشته باشد. و از همین رو گفتیم که برتری ماهوی در همه قوانین اساسی تحقق می یابد چون مربوط به محتوای اصول قانون اساسی است چه عرفی باشد یا مکتوب، چه انعطاف پذیر باشد یا انعطاف ناپذیر. اما برتری شکلی تنها در قوانین اساسی انعطاف ناپذیر قابل تحقق است زیرا تنها همین نوع از قوانین اساسی است که در مورد تعدیل خود، مقررات خاصی دارد که با مقررات تعدیل قوانین عادی کاملاً متفاوت می باشد و در این جا است که فرق قواعد قانون اساسی با قواعد قوانین عادی کاملاً روشن می شود زیرا این انعطاف ناپذیری به قواعد اساسی موقعیت برتر و وضعیت عالی تر نسبت به قوانین عادی دیگر اعطا می کند پس وصف انعطاف ناپذیری ارزش قوانین اساسی را بالا برده و در حد بالاترین قانون فرار می دهد.^۱

اگر برتری شکلی تنها در قوانین اساسی انعطاف ناپذیر - بخاطر مقررات شکلی خاصی که در وضع و تعدیل آنها به کار برده می شود - قابل تحقق باشد، می توان گفت که این نوع برتری در همه قواعد اساسی که همان مقررات ویژه را در وضع و تعدیل خود داشته باشند قابل تحقق خواهد بود و همچنین قلمرو برتری شکلی، همه قواعد و اصولی را که سند قانون اساسی در بردارد، با صرف نظر از اینکه موضوع و محتوای آنها چه باشد، شامل می شود. به عبارت دیگر این نوع برتری همه قواعدی را شامل می شود که از نظر شکلی جزء قانون اساسی باشند هر چند ممکن است از نظر ماهوی و موضوعی از قواعد اساسی شمرده نشوند و همچنین برعکس این نوع از برتری قواعد قانونی را که از سوی قانونگذار عادی وضع می شوند هر چند که از نظر محتوا و موضوع جزء قواعد اساسی باشند، شامل نمی گردد زیرا معیار در برتری شکلی،

1. Georges Burdeau, op. cit. p. 76.

شکل آن قاعده و نحوه وضع و تعدیل آن است نه ماهیت و محتوا و موضوع آن.^۱ از آنچه گذشت روشن می‌گردد که برتری شکلی در قوانین اساسی انعطاف‌پذیر قابل تحقق نیست زیرا در فصل پیش دیدیم که قوه مقننه (قانونگذاری عادی) می‌تواند با همان آئینی که قوانین عادی را تعدیل می‌کند، اصول قانون اساسی انعطاف‌پذیر را نیز تعدیل کند.^۲ پس قوه مقننه می‌تواند؛ این قانون اساسی را نقض کند و با وضع قواعد قانونی خود، با مقررات آن مخالفت نماید بدون اینکه بر این نقض و مخالفت، کدام اثر حقوقی مترتب شود زیرا قواعد جدید مخالف قانون اساسی، تعدیل‌کننده آن محسوب می‌شوند.

بنابراین قوانین اساسی انعطاف‌پذیر هر چند که برتری ماهوی دارند اما از نظر شکلی هیچ‌گونه برتری ندارند زیرا برتری شکلی تحقق نمی‌یابد مگر اینکه قانون اساسی در رأس اهرم نظام قانونی کشور و در موقعیت بالاتر از قوانین عادی قرار داشته باشند و این حالت فقط در قوانین اساسی انعطاف‌ناپذیر وجود دارد.

تفاوت بین قوانین اساسی و قوانین عادی

تا اینجا بدین نتیجه رسیدیم که راز برتری قوانین اساسی از نظر ماهوی و موضوعی در ماهیت اصول و مقررات آن و در موضوعاتی که قانون اساسی به ساماندهی آنها می‌پردازد نهفته است اما از نظر شکلی، علت برتری آن، آئین ویژه‌ای است که در تعدیل آن به کار می‌رود و با آئین تعدیل و بازنگری قوانین عادی تفاوت دارد.

بخاطر همین برتری است که قوانین اساسی با قوانین عادی هم از نظر ماهوی و هم از نظر شکلی تفاوت دارند.

۱- از نظر ماهوی، تفاوت محتوای قواعد اساسی با محتوای قواعد عادی در این است که قواعد اساسی رژیم حکومتی را در کشور معین می‌کند و صلاحیت‌ها و اختیارات قوای عمومی و میزان سلطه دولت بر افراد را مشخص می‌گرداند و همچنین چارچوب فلسفی یا ایدئولوژیک رژیم و کادر حقوقی و قانونی دولت را بیان می‌کند اما قوانین عادی به بررسی و مطالعه موضوعات کم‌اهمیت‌تر می‌پردازند

۱. دکتر تروت بدوی، پیشین، ص ۱۰۰. آقای جورج برودو در این خصوص می‌گوید: قانون مقرر در قانون اساسی که ذبح حیوانات را ممنوع کرده است یک قاعده اساسی شکلی است نه ماهوی زیرا به نظام حکومتی مربوط نیست و چون برتری شکلی به فرم و تشریفات منکی است و نه به جوهر و ماهیت، این قاعده بر سایر قواعد قانون عادی برتری دارد.

Georges Burdeau, op. cit. p. 76.

۲. دکتر عبدالفتاح حسن، پیشین، ص ۶۵. دکتر محمد حسنین عبدالعال، پیشین، ص ۱۰۹.

از قبیل: قواعد حقوق مدنی و حقوق جنایی و حقوق اداری و...^۱ اما از نظر شکلی تفاوت آن دو در این است که قواعد اساسی در تعدیل و بازنگری خود، آئین ویژه و پیچیده و سختی دارد اما تعدیل قوانین عادی نیاز به آن تشریفات ویژه ندارد.

بر اساس تفاوت مذکور بین قانون اساسی و سایر قوانین، چندین نتیجه بدست می آید^۲ که مهم ترین آنها به قرار ذیل است:

۱- قوانین اساسی نسبت به قوانین عادی با ثبات تر است: امتیاز قانون اساسی نسبت به قوانین عادی در این است که با ثبات ترند و این یک امر بدیهی و منطقی است زیرا تا زمانی که در تعدیل قانون اساسی آئین سخت و تشریفات ویژه و مقررات شدید لازم باشد، حتماً این قانون از ثبات و استقرار بیشتر نیز برخوردار خواهد شد. البته این نکته نیز قابل توجه است که ثبات و استقرار قوانین اساسی یک امر نسبی و غیر مطلق است^۳ و گرنه ثبات مطلق، منجر به یک نوع انعطاف ناپذیری می شود که باعث دوری و ناسازگاری قانون اساسی با مقتضیات زمان و شرایط متحول سیاسی و اجتماعی و اقتصادی می گردد که تفصیل آنرا در بحث انعطاف ناپذیری قوانین اساسی بیان کردیم.

۲- قوانین اساسی فقط با قوانین اساسی ای مانند خود ملغی می شود: چون قوانین اساسی بالاتر و برتر از قوانین عادی بوده و از نظر جایگاه در صدر همه قوانین قرار دارند، بازنگری یا الغای آنها امکان ندارد مگر با قوانینی که در عین همان درجه و جایگاه قرار داشته باشند و این بدان معنی است که قوانین عادی توانایی تعدیل قانون اساسی را ندارند زیرا قوانین عادی در مرتبه ای پایین تر از قوانین اساسی قرار دارند و قاعده کلی در این زمینه این است که: قانون پایین تر نمی تواند قانون بالاتر از خود را تعدیل یا الغا کند.

البته شایسته ذکر است که قاعده «عدم جواز الغای قانون اساسی مگر با قانون اساسی دیگر» مولود انقلاب فرانسه است زیرا رهبران انقلاب فرانسه می خواستند

۱. نگاه کنید: دکتر عثمان خلیل، پیشین، ص ۲۵، دکتر محمد کامل لبله، پیشین، ص ۱۱۳ و دکتر سید صبری، پیشین، ص ۲۱۹.
 ۲. دکتر عثمان خلیل، پیشین، ص ۳۶، دکتر محسن خلیل، پیشین، ص ۵۹۸، دکتر محمد کامل لبله، پیشین، ص ۱۱۷، دکتر احمد عبدالقادر الجمال، پیشین، ص ۲۲.
 3. Georges Burdeau, op. cit. p. 77.

از این طریق بر برتری قانون اساسی نسبت به قوانین عادی تأکید کنند.^۱ و از سوی دیگر طریق عادی و قانونی الغای قوانین اساسی همین است که گفته شد یعنی الغای قانون اساسی با یک قانون اساسی دیگر. اما گاهی الغای آن از طریق عملی یعنی انقلاب یا کودتا نیز انجام می‌شود و ما در فصل بعدی خواهیم دید که نظریه برتر در حقوق این است که به مجرد وقوع انقلاب و پیروزی آن قانون اساسی لغو می‌شود.

۳- جایز نبودن تعارض قوانین عادی با قوانین اساسی:

تفاوت‌های یاد شده و برتر و بالا بودن جایگاه قانون اساسی^۲ موجب می‌شود که قوانین عادی نتوانند با مقررات قانون اساسی تعارض پیدا کنند یعنی قوانین عادی باید در چارچوب اصول مندرج در قانون اساسی، وضع شوند وگرنه قوه مقننه از حد صلاحیت خود تجاوز کرده و قوانین مصوبه آن غیر قانونی و باطل خواهد بود.^۳ البته برخی از قوانین اساسی کشورها سعی کرده‌اند که تصریح کنند بر بطلان قوانینی که بر خلاف مقررات قانون اساسی وضع می‌شوند^۴ ولی از نظر حقوقی ثابت است که بطلان چنین قوانینی نیاز به آن تصریح هم ندارد زیرا باطل بودن آنها نتیجه منطقی اندیشه انعطاف‌ناپذیر بودن قوانین اساسی است.^۵

البته لازم است که قبل از بحث از انطباق قوانین عادی با قانون اساسی و راههای ضمانت اجرای اصول قانون اساسی، موضوع دیگری را که مورد اختلاف نظر و مناقشه بین حقوقدانان است نیز متعرض شویم. این موضوع عبارت است از میزان ارزش حقوقی اصول و مقررات مندرج در اعلامیه‌های حقوقی و مقدمه‌های قوانین اساسی.

۱. دکتر محمد کامل لیل، پیشین، ص ۱۱۷. دکتر عثمان خلیل، پیشین، ص ۳۷.

2. Jacques Cadart, op. cit. p. 147. G. Vedel, op. cit. p. 74. Pierre Pactet, op. cit. p. 39.

نکته قابل توجه این است که تفاوت بین قوانین اساسی و قوانین دیگر و برتری داشتن قوانین اساسی نسبت به قوانین دیگر، یک مسأله جدید نیست بلکه پیدایش آن به دوره مکتب حقوق طبیعی در قرن ۱۷ و ۱۸ برمی‌گردد زیرا حقوقدانان این مکتب چنین اعتبار کردند که قانون اساسی یک عمل اصیل و خلاق است و همه مظاهر فعالیت حکومتی به‌عنوان اعمالی که از قوای تابع و ناشی از قانون اساسی صادر می‌شوند یعنی همه اعمال قوای مقننه و مجریه و قضائیه باید از قانون اساسی تبعیت داشته باشند چون از نظر رتبه پایین‌تر از آن هستند و از همین جا بود که اندیشه درجه‌بندی قوانین دولتی و برتری قانون اساسی در این درجه‌بندی، ظهور کرد. نگاه کنید به: ثروت بدوی، پیشین، ص ۹۹. دکتر محمود حلمی، پیشین، ص ۲۲.

3. Georges Vedel, op. cit. p. 72, 74.

Julien Laferriere, op. cit. p. 309.

۴. بسیاری از قوانین اساسی بر این اصل تأکید کرده‌اند همچون ماده اول قانون اساسی چکسلواکی مصوب ۱۹۲۰ و ماده ۱۰۶ قانون اساسی لیتوانی.

Julien laferriere, op. cit. p. 309.

نگاه کنید به:

5. Julien laferriere, op. cit. p. 309.

ارزش حقوقی اصول مندرج در اعلامیه‌های حقوق و مقدمه‌های قوانین اساسی^۱

در مورد اصل برتری قانون اساسی بر سایر قوانین جاری در کشور این سؤال مطرح می‌شود که ارزش حقوقی اصول و احکام مندرج در اعلامیه‌های حقوق و مقدمه‌های قوانین اساسی چیست؟

اعلامیه‌های حقوق عبارت است از سندهایی که معمولاً انقلاب‌ها، اصول ایدئولوژی جدید خود و اصول سیاسی و اجتماعی و اقتصادی‌ای را که باید در جامعه جدید حاکمیت داشته باشند، در آن‌ها ثبت می‌کنند تا هر فردی چه حاکم و یا محکوم بداند که رژیم جدید چه اصولی را در جامعه تطبیق می‌کند و از چه فلسفه‌هایی الهام می‌گیرد^۲ و معمولاً هم انقلاب‌ها نمی‌خواهند آن اصول مندرج در منشورهای آنان در محدوده کشور خودشان محصور بمانند بلکه می‌خواهند آن اصول را در سایر کشورها نیز گسترش دهند تا این اعلامیه‌ها وسیله‌ای شوند برای پیشرفت و رفاه شهروندان و محترم شمردن و برجسته ساختن حقوق آنان^۳. از مشهورترین اعلامیه‌های حقوق، اعلامیه «حقوق بشر و شهروندان» است که انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ آنرا به تصویب رسانید^۴ و عین آن به عنوان مقدمه در قانون اساسی فرانسه مصوب ۱۸۹۱ درج گردید و در مقدمه قانون اساسی سال ۱۹۴۶

۱. بطور خاص نگاه کنید به:

Julien laferriere op. cit. p. 46 et suiv. Andre Hauriou. op. cit. p. 193 et suiv.

Georges Burdeau. op. cit. p. 67 et suiv. Michel Henry fabre. op. cit. 43 et suiv.

Benat Jeanneau. op. p.47 et suiv.

و از حقوق مصری نگاه کنید به: دکتر محسن خلیل، پشین، ص ۳۲۴. دکتر مصطفی ابوزید، پشین، ص ۱۸۶. دکتر محمد کامل لیل، الرقابة على اعمال الادارة ۱۹۶۷ - ۱۹۶۸، ص ۲۲.

2. Georges Burdeau, op. cit. p. 68. Bernard Chantebout, op. cit. p. 43.

۳. اسناد اندره هوریو اشاره می‌کند که علاقه و تأکید بر حمایت از حقوق بشر، از قلمرو یک کشور و یک دولت گذشته و در سطح بین‌المللی مطرح شده است زیرا مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر را منتشر کرد و برای همین منظور «کمیته حقوق بشر» را تشکیل داد و همچنین پارلمان اروپا در سال ۱۹۵۰ برای حمایت از حقوق بشر و آزادیهای اساسی انسان یک پیمان اروپایی را به امضا رساند.

نگاه کنید به:

André Hauriou, op. cit. p. 194.

۴. زیرا بنیانگذاران انقلاب فرانسه پس از ساقط ساختن سلطنت مطلقه، به ثبت و تدوین فلسفه یا ایدئولوژی مورد قبول انقلاب پرداختند و این سند شامل بر دو دسته مقررات بود: دسته اول مقررات ویژه حقوق اساسی افراد بود و دسته دوم هم اصولی را که نظام سیاسی مبتنی بر آن بود، مشخص می‌ساخت همچون اصل حاکمیت ملت و اصل تفکیک قوا و اصل مسؤلیت قوای عمومی. نگاه کنید به:

Julien laferriere, op. cit. p. 49 et suiv.

و سال ۱۹۵۸ فرانسه نیز از اصول آن استفاده شد.^۱

البته اعلامیه حقوق بشر و شهروند انقلاب فرانسه قدیمی‌ترین اعلامیه از این نوع نیست زیرا در آمریکا پس از پیروزی انقلاب آمریکا در سال ۱۷۷۶ و اعلام استقلال ایالات متحده از انگلیس اعلامیه‌های حقوق انتشار یافت و اولین آنها «اعلامیه حقوق» ایالت ورجینیا در ۱۲ ژوئن ۱۷۷۶ بود^۲ که برای سایر ایالات آمریکا هم الگو قرار گرفت.

استاد آندره هوریو معتقد است که اعلامیه‌های حقوق منشأ آمریکایی دارد^۳ و علیرغم اینکه انگلیس سابقه بیشتر در شناخت و وضع این اسناد دارد همچون «مصوبه حقوق» در سال ۱۶۲۸ و «اصل مشروط بودن توقیف افراد» در سال ۱۶۷۹ و «تصویب‌نامه حقوق» در سال ۱۶۸۹. ولی این اعلامیه‌ها با اعلامیه‌های آمریکایی و فرانسوی تفاوت زیادی دارد زیرا اعلامیه‌های انگلیسی بسیار محدود و جزئی بودند^۴ و تنها به حقوق شهروند انگلیسی می‌پرداختند و به حقوق بشر به‌عنوان کلی و جهان‌شمولی اهتمامی نداشتند.^۵

موج اعلامیه‌های حقوق پس از جنگ جهانی اول گسترش یافت^۶ و قوانین اساسی

1. Georges Burdeau, op. cit. p. 68. Benoit Jeanneau, op. cit. p. 47.

Andre Hauriou, op. cit. p. 194. Michel Henry Fabre, op. cit. p. 160.

۲. پیشین.

3. Andre Hauriou, op. cit. p. 160.

۴. پیشین.

5. Julian Laferriere, op. cit. p. 55.

۶. چون اصل اندیشه اعلامیه حقوق، قبل از اعلامیه حقوق فرانسه وجود داشت، حقوقدانان فرانسه در مورد منبع و ریشه اصلی این اندیشه اختلاف نظر دارند و گرایشها و رویکردهای متعدد و متفاوتی در این رابطه ذکر شده است:

رویکرد اول: برخی معتقدند که منبع اصلی اعلامیه حقوق فرانسه، اعلامیه‌های حقوق آمریکا است. زیرا اعلامیه‌های حقوق آمریکا، بسیاری از حقوق و آزادیهای مندرج در اعلامیه حقوق فرانسه را با همین شکل و ویژگی‌هایش بیان داشته بود و حتی شخصی که صدور اعلامیه حقوق را برای مجلس ملی فرانسه پیشنهاد کرد، کسی بود که در جنگهای جهانی بخش آمریکا اشتراک داشت و از همین رو استاد Julienk. معتقد است که اعلامیه‌های حقوق آمریکا همان منبعی است که اعلامیه حقوق فرانسه در اندیشه و محتوای خود از آن الهام گرفته است.

از حقوقدانان فرانسه Georges Burdeau, op. cit. p. 67 و از حقوقدانان مصر دکتر مصطفی ابوزید فهمی (النظام الدستوري للجمهورية العربية المتحدة ۱۹۶۶ ص ۱۹۰) همین رویکرد را پذیرفته‌اند. البته دانشمندان حقوق فرانسه، بدون اینکه تأثیرات اعلامیه‌های آمریکا را منکر باشند، این نظر را بطور کامل قبول ندارند. استاد لافریر معتقد است که «احساس نیاز به این اعلامیه» باعث شد که این اعلامیه منتشر شود.

Julian Laferriere, op. cit. p. 55

رویکرد دوم: برخی هم معتقدند که اساس اعلامیه حقوق فرانسه و باید در اسناد حقوقی انگلیسی

کشورهای اروپایی به درج این اعلامیه‌ها پرداختند همچون قانون اساسی و سمر مصوب ۱۹۱۹ و سایر قوانینی که بعد از سال ۱۹۴۵ ظهور کردند.^۱

به دنبال انتشار و گسترش این اعلامیه‌ها در حقوق اساسی این سؤال مطرح شد که اصول و احکام مندرج در این اعلامیه‌ها دارای چه نوع ارزش حقوقی هستند بخصوص در حقوق فرانسه اهتمام بیشتری داده شد تا ارزش حقوقی اصول مندرج در اعلامیه حقوق انقلاب فرانسه و جایگاه و موقعیت آن نسبت به سایر قوانین جاری در این کشور، روشن و مشخص گردد.

در میان حقوقدانان فرانسه اختلاف آشکاری در این رابطه پدید آمد که در نتیجه سه رویکرد زیر ظهور کردند. در رویکرد اول بری این اعلامیه‌ها ارزش بالاتر از متن قانون اساسی قابل شدند. در رویکرد دوم برعکس هر نوع ارزش حقوقی را از آنها سلب کرده و آنها را صرفاً یک سلسله اصول فلسفی عاری از ارزش «الزام‌آوری» تلقی کردند. در رویکرد سوم موضع میانه اتخاذ شد و به اعلامیه‌های حقوق ارزشی برابر با ارزش متن قانون اساسی داده شد.

همچون «مصوبه حقوق» سال ۱۶۲۸ و «تصویب‌نامه حقوق» سال ۱۶۸۹ جستجو کرد زیرا اعلامیه حقوق فرانسه شامل بسیاری از آزادی‌هایی است که در همان اسناد انگلیسی قبلاً درج شده است ولی استاد لافریر بازم این رویکرد را نپذیرفته و معتقد است که اعلامیه‌های انگلیسی با اعلامیه حقوق فرانسه از نظر محتوا فرق دارد زیرا اسناد حقوقی انگلیسی تنها به آزادیها و حقوق شهروند انگلیسی اهتمام ورزیده و از اینرو ماهیت خاص و محدود دارد. در بررسی این رویکرد رجوع کنید به:

Jefen Laferriere, op. cit. p. 55

رویکرد سوم: برخی از علمای پروتستان می‌گویند منبع اصلی اعلامیه حقوق انقلاب فرانسه، افکار جنبش اصلاحی دینی است و لذا آلمان پروتستان، اعلامیه حقوق را به افکار لوتر و فرانسویهای پروتستان به افکار Calvin مربوط کرده‌اند. مطابق این رویکرد اعلامیه حقوق با اندیشه اصلاحی قرن ۱۷ ارتباط پیدا می‌کند.

رویکرد چهارم: نظریه رایج در حقوق فرانسه این است که اعلامیه حقوق به اندیشه فلسفی سیاسی قرن ۱۸ یعنی افکار منتسکیو و ژان ژاک روسو و فیزوکرات باز می‌گردد. استاد اندره هوریو از همین رویکرد پیروی کرده می‌گوید ریشه اعلامیه حقوق را باید بطور مستقیم در فلسفه سیاسی قرن ۱۸ جستجو کرد و این چیزی است که همه مکنتها حتی مکتب فیزوکرات آنرا قبول دارد اما اصل مشترکی که همه این مکنتها بر آن متکی بوده و در افکار خود از آن الهام گرفته‌اند اندیشه حقوق طبیعی (نتیجه مکتب حقوق طبیعی و حقوق بشر) و اندیشه قرارداد اجتماعی است. اندیشه قراردادی بودن اجتماع از ژان لاک است و بعد هم حقوقدان انگلیسی بلاکستون Blackstone آنرا در مستعمرات انگلیسی نشر داد.

André Hauriou, op. cit. p. 196 et suiv.

رویکرد پنجم: استاد لافریر معتقد است که هیچیک از منابع فوق بطور انفرادی نمی‌تواند سرچشمه اصلی اعلامیه حقوق فرانسه محسوب شود. البته درست است که این اعلامیه بطور مستقیم بر فلسفه «مکتب آزادی» متکی بوده است ولی بهیچ صورت نمی‌توان تأثیر و سهم منابع دیگر را در پیدایش آن نادیده گرفت.

Jefen Laferriere, op. cit. p. 56 et suiv.

و همچنین دکتر مصطفی ابوزید فهمی، پیشین، ص ۱۸۹.

1. André Hauriou, op. cit. p. 194. Georges Burdeau, op. cit. p. 88.

رویکرد اول: اعلامیه حقوق مافوق قانون اساسی است

خلاصه این نظریه این است که اعلامیه‌های حقوق ارزش حقوقی ای بالاتر و برتر از قواعد مندرج در متن قانون اساسی دارند (نظریه فرادستوری)^۱ برخی از طرفداران این نظریه قواعد حقوقی در کشور را به سه درجه تقسیم کردند:

- ۱- در رأس و بالاتر از همه قواعد مندرج در اعلامیه‌های حقوق
- ۲- قانون اساسی
- ۳- قوانین عادی^۲

بر اساس همین نظریه، استاد "Duguit" معتقد است که اعلامیه‌های حقوق، قدرت برتری دارند که نه تنها قانونگذار عادی بلکه قانونگذار قانون اساسی را نیز محدود می‌گرداند^۳ و باید به اعلامیه حقوق نه تنها از طرف قانونگذار عادی بلکه از طرف قانونگذار قانون اساسی (قوه مؤسس) نیز احترام گذاشته شود. دو تن از بزرگان حقوق اساسی یعنی Sleyes, Dupont de nemours به همین نظریه گرویدند.^۴

ولی در حقیقت آنچه طرفداران نظریه بالا به آن رسیدند مردود و غیر قابل قبول است زیرا در درجه‌بندی قوانین ما فقط دو درجه داریم، در درجه اول قوانین اساسی قرار دارند و در درجه دوم قوانین عادی^۵ و درجه دیگری که مافوق قانون اساسی باشد وجود ندارد پس نمی‌توانیم نظریه «فرادستوری» (Supra Constitutionnelle) را درباره اعلامیه‌های حقوق بپذیریم.

دانشمندان حقوق اساسی در مقابل این نظریه، تقریباً اتفاق نظر دارند و حتی برخی در هنگام طرح این موضوع، اشاره‌ای هم به این رویکرد نمی‌کنند زیرا به این نتیجه رسیده‌اند که در این رویکرد یک تناقض اساسی نهفته است زیرا اگر قوه مؤسس اصلی - شورای ملی - اعلامیه حقوق را وضع کرده است، همین قوه قانون اساسی را هم وضع کرده است پس چگونه می‌توان ادعا کرد که اراده این قوه در حالت اول که اعلامیه حقوق را وضع می‌کند بالاتر و قوی‌تر است از اراده او در حالت دوم که قانون اساسی را وضع می‌کند؟ و بر چه اساس حقوقی می‌توان اراده قوه

1. Duguit : Droit Sonctitutionnelle 2 ed III, p. 561.

۲. پیشین.

۳. پیشین.

۴. زیرا این نظریه حقوقی اشاره دارد به اینکه: اعلامیه حقوق سال ۱۷۸۹ به عنوان قانون اساسی برای همه قوانین موجود در کشور ما (فرانسه) اعتبار دارد و باید برای همه نسلها این حالت و خاصیت را برای خود حفظ کند.

دکتر مصطفی ابوزید، پیشین، ص ۱۹۴.

مؤسس را در حین وضع قانون اساسی به اراده قبلی او در حین وضع اعلامیه حقوق، مقید و محدود کرد؟^۱ و از سوی دیگر این سخن با متن خود اعلامیه حقوق سال ۱۷۹۳ تعارض دارد که مقرر می‌دارد: «نسلهای کنونی نمی‌توانند از طریق قوانین مصوب خود، نسلهای آینده را تابع خود سازند و اراده خود را بر آنان تحمیل کنند.»^۲ این رویکرد هرچند برای رهبران انقلاب فرانسه که پس از دوره سلطنت مطلقه و نقضهای مکرر حقوق شهروندان، اعلامیه حقوق را وضع کردند، از نظر عاطفی مورد قبول است ولی از نظر حقوقی هیچگونه مقبولیتی ندارد و لذا از طرف اکثر دانشمندان حقوق وضعی بطور صریح مورد نقد و ایراد قرار گرفت.

رویکرد دوم: اعلامیه‌های حقوق ارزش حقوقی ندارند و صرفاً یک سلسله اصول فلسفی هستند

طرفداران این رویکرد معتقدند که اصول مندرج در اعلامیه حقوق انقلاب فرانسه مصوب سال ۱۷۸۹ در حقیقت یک سلسله اصول فلسفی بوده و هیچگونه ارزش حقوقی ندارند و لذا از صفت «الزام» که در سایر قوانین وضعی وجود دارد بی بهره هستند.

از بزرگان این رویکرد حقوقدان بزرگ^۳ R. Carre de Melberg است که می‌گوید این اعلامیه‌ها فاقد صفت الزام بوده و با قوانین وضعی دیگر نه مشابهتی دارند و نه از نظر حقوقی معادل آنها هستند زیرا اصول مندرج در این اعلامیه‌ها، اصول ایدئولوژیک و فلسفی‌ای هستند که از اصول «حقوق طبیعی» الهام یافته است و این همان اصولی است که قانون اساسی فرانسه سال ۱۷۹۱ نیز آنها را پذیرفته است.

استاد^۴ Esmein و استاد^۵ Julien Laferriere نیز از همین نظریه پیروی کرده و گفته‌اند که این اصول فاقد صفت الزام بوده و صرفاً اصول فلسفی هستند.^۶ ولی این نظریه مردود است زیرا ماهیت «مجالس مؤسسان» و ماهیت کار آنها رانادیده گرفته است چون قوه مؤسس وقتی در این امر دخالت و یا اقدام می‌کند در

۱. پیشین.

2. "Une generation ne peut assujettir a ses Loix Les generations Futures"

3. R. Carre de Melberg : Contribution a La theorie Generale de l'Etat 1922. T. II p. 581.

4. Esmein: Elements de droit constitutionnel 8 ed T: I, P. 591.

5. Julien Laferriere, op. cit, p. 342.

6. Andre Hauriou, op. cit, p. 210.

واقع قاعده حقوقی یعنی قوانین اساسی را وضع می‌کند تا در کشور اجرا شود نه اینکه صرفاً فتواها و نظریات حقوقی و فلسفی عاری از ارزش الزام‌آوری را صادر یا وضع نماید.

رویکرد سوم:

اعلامیه حقوق از ارزش خود متن قانون اساسی برخوردار است اگر طرفداران رویکرد اول و دوم درباره ارزش اعلامیه‌های حقوق، طریق افراط و تفریط پیمودند، رویکرد سوم موضع میانه اتخاذ کرده و معتقد است که اصول مندرج در این اعلامیه‌ها از همان ارزشی برخوردارند که خود اصول قانون اساسی از آن برخوردار است.

استاد آندره هوریو^۱ از حقوق‌دانان فرانسه از همین رویکرد دفاع کرده و برای تأیید نظرش سه دلیل آورده است که خلاصه آنها به قرار ذیل است:

۱- اعلامیه‌های حقوق در اواخر قرن ۱۸ جزء نظام‌های مبتنی بر قانون اساسی بودند و در زمان حاضر نیز چنین هستند و این چیزی است که همه قوانین اساسی فرانسه همچون قانون اساسی سال ۱۷۹۱ و قانون اساسی سال ۱۹۴۶ و قانون اساسی جمهوری پنجم مصوب سال ۱۹۵۸ آنها پذیرفته و اثبات کرده‌اند و این اعلامیه‌ها به قول استاد هوریو جزء انفکاک‌ناپذیر نظام‌های قانون اساسی هستند.^۲

۲- علاوه بر دلیل تاریخی فوق، استاد هوریو به دلیل واقعی و عینی دیگری استناد جسته است و آن عبارت است از رویه عملی که در ایالات متحده آمریکا وجود دارد. این رویه مبتنی بر برابر دانستن اعلامیه‌های حقوق با متن قانون اساسی از نظر ارزش حقوقی است زیرا قوه قضائیه آمریکا برای کنترل قضایی قوانین، نه تنها مطابقت آنها را با متن اصول قانون اساسی بلکه مطابقت آنها را با اعلامیه‌های حقوق نیز مورد توجه قرار می‌دهند و عین همین حالت در مورد تعدیل‌های انجام شده در سال ۱۷۹۱ نیز جریان دارد.^۳

۳- اگر - آنطور که استاد موریس هوریو معتقد است - در کشور دو قانون اساسی وجود داشته باشد: یکی قانون اساسی «سیاسی» که رژیم حکومتی و قلمرو

1. Andre Hauriou, Droit coit constitutionnel et instit Ulorr Politiques, 1975. P. 211.

۲. پیشین.

Claude leclercq: institutions politiques et droit

۳. پیشین. و نگاه کنید به:

constitutionnel deuxieme edition, p. 90.

فعالیت‌ها و مسئولیت‌های قوای عمومی را مشخص می‌کند و دیگری قانون اساسی «اجتماعی» که علایم و پایه‌های سیستم اجتماعی و روابط متقابل دولت و افراد و همچنین حقوق فردی شهروندان را تبیین می‌کند و همین دومی در واقع همان اعلامیه حقوق است، اسناد آندره هوریو ضمن قبول وجود دو نوع قانون اساسی، بر این باور است که قانون اساسی اجتماعی (اعلامیه حقوق) از نظر اهمیت کمتر از قانون اساسی سیاسی نیست و اگر قانون اساسی سیاسی از برترین ارزش حقوقی در مدارج قانونی کشور برخوردار باشد، قانون اساسی اجتماعی نیز عین همان ارزش را باید داشته باشد.^۱

بدین ترتیب طرفداران رویکرد سوم، برای اعلامیه‌های حقوق و مقدمه‌های قوانین اساسی، همان ارزش را قائل هستند که برای خود قانون اساسی قائل می‌باشند و همچنین طبق این نظر قانون اساسی فرانسه سال ۱۹۴۶^۲ و مقدمه قانون اساسی فعلی فرانسه - قانون اساسی جمهوری پنجم - مصوب سال ۱۹۵۸ همان قوت و ارزش را دارند که متن مندرجات سند قانون اساسی دارند.^۳

به پیروی از نظر فوق استاد موریس هوریو دامنه «برتری قانون اساسی» را نیز گسترش داده می‌گیرد: اشتباه است که ما اصل برتری قانون اساسی را به متن اصول سند قانون اساسی منحصر کنیم بلکه این اصل به عنوان مثال «اصول اساسی نظام» یعنی اصول مندرج در مقدمه قانون اساسی را نیز شامل می‌شود.^۴

استاد آندره هوریو بطور صریح اشاره می‌کند که قانون اساسی سال ۱۹۵۸ بعید ندانسته که «شورای قانون اساسی» حق خود را در مورد کنترل قوانین و مطابقت آنها با قانون اساسی، نسبت به اصول مندرج در مقدمه قانون اساسی نیز اجرا کند. استاد هوریو معتقد است که «در هر لحظه امکان دارد شورای قانون اساسی مطابقت قوانین را با مقدمه قانون اساسی مورد کنترل قرار دهد و مغایرت آنها را با قانون اساسی اعلام کند»^۵ و این چیزی است که عملاً در ۱۶ ژوئیه ۱۹۷۱ اتفاق افتاد زیرا شورای قانون اساسی اعلام کرد که مقررات یک طرح قانونی با قانون اساسی مغایرت دارد

1. Andre Hauriou, op. cit. p. 214.

در عین حال دستگاه قضای عادی و قضای اداری فرانسه برای مقدمه قانون اساسی سال ۱۹۴۶ فقط ارزش معادل ارزش قانون عادی قائل شده و احکامی را هم بر همین مبنا صادر کرده است. برای بیان این احکام و بررسی آن رجوع کنید به:

3. Claude Lœcherer, op. cit. p. 89 et 90.

5. Andre Hauriou, op. cit. p. 215.

۲. پیشین.

۴. پیشین.

زیرا با اصل «آزادی اجتماع» که در بخش اول مقدمه قانون اساسی کنونی یعنی قانون اساسی سال ۱۹۵۸ مورد اشاره قرار گرفته در تضاد است.^۱ استاد آندره هوریو مجلس شورای قانون اساسی را به جهت صادر کردن رأی مذکور ستوده و می‌گوید: شورای قانون اساسی با کنترل کردن قوانین مغایر با مفاد مقدمه قانون اساسی ۱۹۵۸، گام مهم و شجاعانه‌ای برداشته است. از سوی دیگر استاد Jean Rivero می‌گوید این اقدام شورای قانون اساسی به هر شک و شبهه‌ای در این رابطه خاتمه داد زیرا مقدمه قانون اساسی را جزء غیر قابل انفکاک قانون اساسی تلقی کرد. بنابراین مقدمه قانون اساسی مکمل و متمم آن بوده و از همان ارزش و قدرت حقوقی متن برخوردار است و کنترل قوانین هم نسبت به همه مواد و اصول قانون اساسی به شمول مقدمه، سنجیده می‌شود.^۲

اغلب علمای حقوق اساسی در جهان عرب نیز همین رویکرد اخیر را مورد تأیید قرار داده و معتقدند که اصول مندرج در اعلامیه‌های حقوق و مقدمات قوانین اساسی نه آنچنان هستند که بالاتر از خود قانون اساسی باشند و در موقعیت «فرا دستوری» قرار داشته باشند و نه آنچنان بی ارزش هستند که صرفاً یک سلسله اصول حقوقی و فقهی فاقد قوه الزام باشند بلکه ارزش و قدرت حقوقی این اصول عین همان ارزش است که برای خود قانون اساسی متصور است. بنابراین، این اصول نیز مانند متن الزام آور بوده و تا زمانیکه در کشور نافذ و جاری هستند همه افراد اعم از قانونگذار عادی و قاضی و افراد عادی باید به آن احترام بگذارند.^۳

ضرورت فرق قائل شدن بین اصول اثباتی یا قانونی و اصول ارشادی

یا برنامه‌ای در اعلامیه‌های حقوق و مقدمه‌های قوانین اساسی

اگر چه حقوق اساسی به تأیید رویکرد سوم و همسان دانستن مقدمات قانون اساسی و اعلامیه‌های حقوق با متن قانون اساسی تمایل دارد ولی از طرف دیگر از نظر حقوق اساسی باید بین دو نوع اصول فرق گذاشت: اصول و مواد اثباتی یا قانونی و اصول و مواد ارشادی یا برنامه‌ای^۴

1. Claude Lefcrg, op. cit. p. 90.

Andre Hauriou, op. cit. p.215.

2. Actualite juridique 1971 p. 737 note J. Rivero

۳. دکتر مصطفی ابوزید: النظام الدستوری للجمهورية العربية المتحدة، ۱۹۶۶ ص ۱۹۶.

4. Georges Burdeau, op. cit. p. 72.

الف- مواد اثباتی یا قانونی

(Regle de droit positif)

امتیاز این مواد به این است که مشخص و معین بوده و از همین جهت بطور فوری قابل تطبیق و اجرا هستند و افراد می‌توانند بدون نیاز به دخالت قانونگذار برای سازماندهی کیفیت اجرای آنها، تطبیق و اجرای آنها را مطالبه کنند و در عین حال این مواد به گونه‌ای هستند که قانونگذار عادی موظف به احترام و اجرای آنها می‌باشد و اگر قانونگذار قوانینی را بر خلاف آنها وضع کند، این قوانین، غیر مطابق با قانون اساسی تشخیص داده خواهد شد زیرا این مواد از همان ارزش حقوقی برخوردارند که متن سند قانون اساسی برخوردار است و لذا وقتی که قاضی قوانین را از جهت انطباق آنها با قانون اساسی، کنترل می‌کند باید به این مواد هم توجه داشته باشد. از مثال‌های این دسته از مواد در اعلامیه حقوق فرانسه متن ماده دهم است که مقرر می‌دارد: «هیچ کس نباید از بابت عقاید خود حتی عقاید دینی مورد تعرض قرار گیرد بشرط اینکه تظاهرات او نظم عملی را که قانون برقرار کرده است مختل نسازد». همچنین ماده هفدهم که مقرر می‌دارد:

«نظر به اینکه مالکیت حقیقی است نقض ناشدنی و مقدس، بنابراین هیچ کس را نمی‌توان از آن محروم ساخت مگر وقتی که ضرورت اجتماع که قانوناً مورد امعان نظر قرار گرفته باشد بطور مسلم مقتضی آن باشد و به شرط آنکه غرامت عادلانه و مقدم رعایت شود»^۱.

ب- مواد ارشادی یا برنامه‌ای:

(Regles directives, dispositions programmes)

فرق این مواد با مواد دسته اول در این است که اینها نامعین و غیر مشخص هستند و در واقع بیانگر اهدافی هستند که یک رژیم سیاسی در صدد تحقق آنها می‌باشد و یا بیانگر اصول علمی و فلسفی هستند که روح جامعه و وجدان جمعی را به نمایش می‌گذارند و شاخصه‌های نظامی را که باید در جامعه حاکم باشد بیان می‌دارند.^۲ در مورد این اصول، افراد نمی‌توانند تطبیق و اجرای آنها را مطالبه کنند زیرا لازم است که قبلاً پارلمان دخالت کرده و کیفیت اجرای آنها را بیان کند. از مثال‌های این مواد، اصولی است که حق کار و اشتغال شهروندان و حق کمک برای افراد ناتوان و بیمار و سالمند را بیان می‌دارند. البته قانونگذار در برابر این اصول دو نحو تعهد

1. Georges Burdeau. op. cit. p. 72.

دارد: تعهد سیاسی و تعهد حقوقی^۱ تعهد سیاسی قانونگذار این است که باید برای اجرای این مواد، آئین‌نامه و مقررات لازم را وضع نماید و در زمان مناسبی به اجرا بگذارد و البته در این خصوص ملزم است که اجرای این مواد را تا زمان نامعلوم به تأخیر نیندازد اما تعهد حقوقی پارلمان این است که نمی‌تواند قوانین را که با این مواد مخالفت صریح یا ضمنی دارد وضع کند^۲ زیرا این مواد چارچوبه تعالیت قانونگذار را روشن می‌گرداند پس باید به آنها احترام بگذارد و متعهد باشد.

یکی از اساتید حقوق اساسی در مصر، در این رابطه چنین مثال زده است:
«اگر قانون اساسی مقرر کند که خانواده اساس و پایه جامعه را تشکیل می‌دهد که قوام آن به دین و اخلاق و وطن دوستی است، پارلمان نمی‌تواند قانونی را وضع کند که برای همسر یا فرزند نامشروع، حقوقی قائل شود و اگر هم چنین قانونی صادر شود مخالف قانون اساسی خواهد بود».

بدین ترتیب می‌بینیم که فرق قائل شدن بین این دو دسته از اصول و مواد در مورد وضعیت افراد و میزان حق آنان در احتجاج با قوای عمومی بسیار مفید است زیرا در مورد دسته اول می‌توانند خواستار اجرای آنها شوند و منتظر دخالت قانونگذار نمانند اما در مورد دسته دوم نمی‌توانند این مطالبه را مطرح کنند زیرا این مواد اصول فلسفی هستند که برای اجرای آنها دخالت قوه مقننه لازم است.

ولی از سوی دیگر اگر بخواهیم ارزش حقوقی اصول مندرج در اعلامیه‌های حقوق را بررسی کنیم باید همراه با اکثریت حقوقدانان^۳ بگوئیم که همه این اصول (اعم از اثباتی یا برنامه‌ای) از همان ارزش و قوت حقوقی متن قانون اساسی برخوردارند و از همین رو قانونگذار عادی نمی‌تواند قانونی را وضع کند که با این اصول مخالفت صریح یا ضمنی داشته باشد چه آن اصول از اصول اثباتی و قانونی باشد یا از اصول برنامه‌ای و ارشادی و اگر هم چنین قانونی صادر شود، مخالف قانون اساسی تشخیص داده شده و بر قاضی که موظف به کنترل قوانین می‌باشد لازم است که عدم انطباق آنرا با قانون اساسی اعلام کند.

براین اساس ما مخالف هستیم با نظر برخی از حقوقدانان که به عنوان بهترین نظر بین این دو دسته از مواد فرق قائل شده و گفته است که مواد دسته اول (مواد اثباتی یا قانونی) همچون خود متن قانون اساسی هستند اما اصول دسته دوم فقط بیانگر

۱. دکتر مصطفی ابوزید، پیشین، ص ۲۱۰.

۲. پیشین، دکتر محسن خلیل، پیشین، ص ۳۳.

۳. دکتر مصطفی ابوزید، پیشین، دکتر محسن خلیل، پیشین.

آرمانها و اهداف و ارشادات عمومی هستند پس دسته اول از ارزش خود قانون اساسی برخوردار است اما دسته دوم تنها ارزش ادبی دارد و قوای عمومی در فعالیتها و اعمال صلاحیتهای خود باید به آن اصول توجه داشته باشد^۱

این نظریه، در مورد کنترل قوانین و مطابقت یا عدم مطابقت آنها با قوانین اساسی، نتایج بسیار خطرناک و شگفت آمیزی در پی دارد زیرا معنای آن این است که قوانین مخالف اصول ارشادی، مخالف قانون اساسی حساب نشوند و با اینکه بر خلاف اهداف و آمال و آرمانهای جامعه هستند، مشروع تلقی شوند.

نظریه صحیح آن است که اصول ارشادی همان ارزشی را دارند که اصول اثباتی دارد و باید قانونگذار عادی در مقابل همه آنها متعهد باشد و قوانین مخالف با آنها وضع نکند وگرنه باید مسئولین امر، آن قوانین را غیر مطابق با قانون اساسی اعلام کنند و در این رابطه بین اصول اثباتی و قانونی و اصول ارشادی و برنامه‌ای هیچ تفاوت و فرقی وجود ندارد.

ادامه دارد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی و فرهنگی